ای اهل ملکوت ابهی دو ندای فلاح و نجاح از اوج سعادت…

حضرت عبدالبهاء

Original English



## ٢٢٥

ای اهل ملکوت ابهی دو ندای فلاح و نجاح از اوج سعادت عالم انسانی بلند است خفتگان بيدار کند کوران بينا نمايد غافلان هوشيار فرمايد کران شنوا نمايد گنگان گويا کند مرده‌گان زنده نمايد .

يکی ندای مدنيّت و ترقّيات عالم طبيعت است که تعلّق بجهان ناسوت دارد و مروّج اساس ترقّيات جسمانيّه و مربّی کمالات صوری نوع انسانست و آن قوانين و نظامات و علوم و معارف ما به التّرقّی عالم بشر است که منبعث از افکار عاليه و نتائج عقول سليمه است که بهمّت حکما و فضلای سلف و خلف در عرصه وجود جلوه نموده است و مروّج و قوّه نافذه آن حکومت عادله است.

و ندای ديگر ندای جانفزای الهيست و تعاليم مقدّسهء روحانی که کافل عزّت ابدی و سعادت سرمدی و نورانيّت عالم انسانی و ظهور سنوحات رحمانيّه در عالم بشری و حيات جاودانيست .

و اسّ اساس آن تعاليم ووصايای ربّانی و نصايح و انجذابات وجدانيست که تعلّق بعالم اخلاق دارد و مانند سراج مشکاة و زجاج حقائق انسانيّه را روشن و منوّر فرمايد و قوّه نافذه اش کلمة اللّه است.

ولی ترقّيات مدنی و کمالات جسمانی و فضائل بشری تا منضمّ بکمالات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی نشود ثمر و نتيجه نبخشد و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است حاصل نگردد زيرا از ترقّيات مدنيّه و تزيين عالم جسمانی هر چند از جهتی سعادت حاصل و شاهد آمال در نهايت جمال دلبری نمايد ولی از جهات ديگر خطرهای عظيم و مصائب شديده و بلايای مبرمه نيز حاصل گردد.

لهذا چون نظردر انتظام ممالک و مدن و قری و زينت دلربا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت سير و سفر و توسيع معلومات عالم طبيعت و مخترعات عظيمه و مشروعات جسيمه و اکتشافات علويّه و فنّيّه نمائی گوئی که مدنيّت سبب سعادت و ترقّی عالم بشريست و چون نظر در اختراعات آلات هلاک جهنّمی و ايجاد قوای هادمه و اکتشاف ادوات ناريّه که قاطع ريشه حيات است نمائی واضح و مشهود گردد که مدنيّت با توحّش توأم و همعنانست مگر آنکه مدنيّت جسمانيّه مؤيّد بهدايت ربّانيّه و سنوحات رحمانيّه و اخلاق الهيّه گردد و منضمّ بشئونات روحانی و کمالات ملکوتی و فيوضات لاهوتی شود .

حال ملاحظه ميکنيد که متمدّن و معمورترين ممالک عالم مخازن مواد جهنّمی گرديده و اقاليم جهان لشکرگاه حرب شديد شده و امم عالم ملل مسلّحه گرديده و دول سالار ميدان جنگ و جدال شده و عالم انسانی در عذاب شديد افتاده.

پس بايد اين مدنيّت و ترقّی جسمانی را منضمّ بهدايت کبری کرد و عالم ناسوت را جلوه گاه فيوضات ملکوت نمود و ترقّيات جسمانی را توأم بتجلّيات رحمانی کرد تا عالم انسانی در نهايت جمال و کمال در عرصه وجود و معرض شهود شاهد انجمن گردد و درغايت ملاحت و صباحت جلوه نمايد و سعادت و عزّت ابديّه چهره گشايد.

الحمد للّه قرون و اعصار متواريه است که ندای مدنيّت بلند است و عالم بشری روز بروز تقدّم و ترقّی يافت و معموريّت جهان بيفزود و کمالات صوری ازدياد جست تا آنکه عالم وجود انسانیاستعداد کلّی برای تعاليم روحانی و ندای الهی يافت مثلاً طفل رضيع تدرّج در مراتب جسمانی نمود و نشو و نما کرد تا آنکه جسم بدرجه بلوغ رسيد چون بدرجه بلوغ رسيد استعداد ظهور کمالات معنويّه و فضائل عقليّه حاصل نمود و آثار مواهب ادراک و هوش و دانش ظاهر شد و قوای روحانی جلوه کرد بهمچنين در عالم امکان نوع انسان ترقّيات جسمانيّه نمود و تدرّج در مدارج مدنيّت کرد و بدائع و فضائل و مواهب بشری را در اکمل صورت حاصل نمود تا آنکه استعداد ظهور و جلوه کمالات روحانيّه الهيّه حاصل کرد و قابليّت استماع ندای الهی يافت پس ندای ملکوت بلند شد و فضائل و کمالات روحانيّه جلوه نمود شمس حقيقت اشراق کرد و انوار صلح اعظم و وحدت عالم انسانی و عموميّت عالم بشريّت ساطع گشت اميدواريم که اشراق اين انوار روز بروز شديدتر گردد و اين کمالات معنويّه جلوه بيشتر کند تا نتيجه کلّيّه عالم انسانی ظهور و بروز کند و دلبر محبّت اللّه در نهايت ملاحت و صباحت شاهد انجمن گردد.

ای احبّای الهی بدانيد که سعادت عالم انسانی در وحدت و يگانگی نوع بشر است و ترقّيات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط بالفت و محبّت عمومی بين افراد انسانی ملاحظه در کائنات ذی روح نمائيد يعنی حيوان جنبنده و چرنده و پرنده و درنده که هر نوع درنده ئی از ابناء و افراد جنس و نوع خويش جدا و به تنهائی زندگانی نمايد و با هم در نهايت ضدّيّت و کلفتند و چون بيکديگر رسند فوراً بجنگ وجدال پردازند و بدرنده گی چنگ باز و دندان تيز کنند مانند سباع ضاريه و گرگان خونخوار که حيوانات مفترسه‌اند که جميع بتنهائی زندگانی نمايند و تحرّی معيشت خويش کنند امّا حيوانات خوش سيرت نيک طينت صافی فطرت از پرنده و چرنده در نهايت محبّت با يکديگر الفت نمايند و جوق جوق و مجتمعاً زندگانی کنندو با کمال مسرّت و خوشی و شادمانی و کامرانی وقت بگذرانند مانند طيور شکور که بدانه ئی چند قناعت کنند و با يکديگر با نهايت سرورالفت نمايند و در دشت و چمن و کوهسار و دمن بانواع الحان و آواز پردازند و همچنين حيوان چرنده مانند اغنام و آهو و نخجير در غايت الفت و همدمی در چمن و مرغزار بسرور و شادمانی و يگانگی زندگانی نمايند ولی کلاب و ذئاب و پلنگ و کفتار خونخوار و ساير حيوانات درنده از يکديگر بيزار و به تنهائی سير و شکار کنند حتّی پرنده و چرنده چون بآشيان و مغاره يکديگر آيند تعرّض و اجتنابی نه بلکه نهايت الفت و مؤانست مجری دارند بعکس درنده‌گان که هر يک بمغاره و مأوای ديگری تقرّب جويد بدريدن همديگر پردازند حتّی اگر يکی از کوی ديگری بگذرد فوراً هجوم نمايد و اگر ممکن شود معدوم نمايد.

پس واضح و معلوم شد که الفت و محبّت در عالم حيوان نيز از نتائج سيرت خوش و طينت پاک و صافی فطرتست و اختلاف و اجتناب از خصائص درنده‌گان بيابان است.

حضرت کبريا در انسان چنگ و دندان سباع درنده خلق ننموده بلکه وجود انسانی باحسن التّقويم و بنهايت کمالات وجودی ترکيب و ترتيب شده. لهذا سزاوار کرامت اين خلقت و برازندگی اين خلعت اينست که بالفت و محبّت نوع خويش پردازد بلکه بکافّه حيوانات ذی روح بعدل و انصاف معامله نمايد.

و همچنين ملاحظه نمائيد که اسباب رفاهيّت و شادمانی و راحت و کامرانی نوع انسان الفت و يگانگيست و نزاع و جدال اعظم اسباب عسرت و ذلّت و اضطراب و ناکامی.

ولی هزار افسوس که بشر غافل و ذاهل از اين امور هر روز بصفت حيوان وحشی مبعوث و ممسوخ ميشود دمی پلنگ درنده گردد و وقتی مار و ثعبان جنبنده ولی علويّت انسان در خصائل و فضائليست که ازخصائص ملائکه ملأ اعلی است پس چون صفات حسنه و اخلاق فاضله از انسان صادر شود شخصی است آسمانی و فرشته ئی است ملکوتی و حقيقتی ربّانی و جلوه ئی رحمانی و چون نزاع و جدال و خونخواری نمايد مشابه بارذل حيوان درنده گردد تا بدرجه ئی رسد که اگر گرگ خونخوار در شبی گوسفندی بدرد او در يک شب صد هزار اغنام را در ميدان حرب افتاده خاک و آلوده خون نمايد.

امّا انسان دو جنبه دارد يکی علويّت فطريّه و کمالات عقليّه و ديگری سفليّت حيوانيّه و نقايص شهوانيّه اگر در ممالک و اقاليم آفاق سير نمائيد از جهتی آثار خراب و دمار مشاهده کنيد و از جهتی مآثرمدنيّت و عمار ملاحظه فرمائيد امّا خراب و ويرانی آثار جدال و نزاع و قتالست ولی عمار و آبادی نتائج انوار فضائل و الفت و وفاق.

اگر کسی در صحرای اواسط آسيا سياحت نمايد ملاحظه کند که چه بسيارمدائن عظيمهء معموره مانند پاريس و لندن مطمور گرديده و از بحر خزرتا نهر جيحون دشت و صحرا و برّ و بيابان خاليهء خاويه تشکيل نموده مدن مطموره و قرای مخروبه آن صحرا را راه آهن روسيّه دو روز و دو شب قطع نمايد وقتی آن صحرا در نهايت مدنيّت و معموريّت و آبادی بود و علوم و معارف منتشر و فنون و صنايع مشتهر و تجارت و فلاحت در نهايت کمال و حکومت و سياست محکم و استوار بود حال اغلب آن ملجأ و پناه طوائف ترکمان و بکلّی جولانگاه حيوانات وحشی گرديده مدن آن صحرا از قبيل جرجان و نِساء و ابيورد و شهرستان که در سابق بعلوم و معارف و صنايع و بدايع و ثروت و عظمت و سعادت و فضائل معروف آفاق شد حال در آنصحرا صدائی و ندائی جز نعره حيوانات وحشيّه نشنوی و بغير از جولان گرگان درنده نبينی و اين خرابی و مطموری بسبب نزاع و جدال و حرب و قتال در ميان ايران و ترکان شد که در مذهب و مشرب مختلف شدند و از تعصّب مذهبی رؤسای بيدين فتوای بر حلّيّت خون و مال و عرض يکديگر دادند اين يک نمونه‌ايست که بيان ميشود.

پس چون در جميع عالم سيرو سياحت نمائی آنچه معمور است از آثار الفت و محبّت است و آنچه مطمور است از نتائج بغض و عداوت با وجود اين عالم بشر متنبّه نشود و از اين خواب غفلت بيدار نگردد باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بيارايد و در ميدان جدال و قتال جولان کند.

و همچنين ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم نمائيد که هر کائنی از کائنات مرکّب از اجزاء متنوّعه متعدّده است و وجود هر شیء فرع ترکيب است يعنی چون بايجاد الهی در بين عناصر بسيطه ترکيبی واقع گردد از هر ترکيب کائنی تشکيل شود جميع موجودات بر اين منوال است چون در آن ترکيب اختلال حاصل گردد و تحليل شود و تفريق اجزا گردد آن کائن معدوم شود يعنی انعدام هر شیء عبارت از تحليل و تفريق اجزاست پس هر الفت و ترکيب در بين عناصر سبب حياتست و اختلاف و تحليل و تفريق سبب ممات بالجمله تجاذب و توافق اشيا سبب حصول ثمره و نتائج مستفيده است و تنافر و تخالف اشيا سبب انقلاب و اضمحلالست از تآلف و تجاذب جميع کائنات ذی حيات مثل نبات و حيوان و انسان تحقّق يابد واز تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشايد.

لهذا آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتّحاد بين عموم بشر است حيات عالم انسانيست و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علّت ممات نوع بشر است.

و چون بکشتزاری مرور نمائی و ملاحظه کنی که زرع و نبات و گل و رياحين پيوسته است و جمعيّتی تشکيل نموده دليل بر آنست که آن کشتزار و گلستان بتربيت دهقان کاملی انبات شده است و چون پريشان و بی‌ترتيب مشاهده نمائی دليل بر آنست که از تربيت دهقان ماهر محروم و گياه تباه خودروئيست.

پس واضح شد که الفت و التيام دليل بر تربيت مربّی حقيقی است و تفرّق و تشتّت برهان وحشت و محروميّت از تربيت الهی .

اگر معترضی اعتراض نمايد که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبايع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متباين با وجود اين چگونه وحدت حقيقی جلوه نمايد و اتّحاد تامّ بين بشر حاصل گردد.

گوئيم اختلاف بدو قسم است يک اختلاف سبب انعدام است و آن نظير اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبارزه که يکديگر را محو نمايند و خانمان بر اندازند و راحت و آسايش سلب کنند و خونخواری و درنده‌گی آغاز نمايند و اختلاف ديگر که عبارت از تنوّع است آن عين کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذو الجلال .

ملاحظه نمائيد گلهای حدائق هر چند مختلف النّوع و متفاوت اللّون و مختلف الصّورو الأشکالند ولی چون از يک آب نوشند و از يک باد نشو و نما نمايند و ضياء يک شمس پرورش نمايند آن تنوّع و اختلاف سبب ازدياد جلوه و رونق يکديگر گردد چون جهت جامعه که نفوذ کلمة اللّه است حاصل گردد اين اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبايع سبب زينت عالم انسانی گردد و همچنين اين تنوّع و اختلاف چون تفاوت و تنوّع فطری خلقی اعضا و اجزای انسانست که سبب ظهور جمال و کمال است و چون اين اعضا و اجزای متنوّعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جميع اعضا و اجزاء سريان دارد و در عروق و شريان حکمرانست اين اختلاف و تنوّع مؤيّد ائتلاف و محبّت است و اين کثرت اعظم قوّه وحدت.

اگر حديقه ئی را گلها و رياحين و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از يک نوع و يک لون و يک ترکيب و يک ترتيب باشد بهيچ وجه لطافتی و حلاوتی ندارد ولکن چون از حيثيّت الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد هر يکی سبب تزيين و جلوهء سائر الوان گردد و حديقهء انيقه شود و در نهايت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نمايد و همچنين تفاوت و تنوّع افکار و اشکال و آراء و طبايع و اخلاق عالم انسانی چون در ظلّ قوّه واحده و نفوذ کلمه وحدانيّت باشد در نهايت عظمت و جمال و علويّت و کمال ظاهر و آشکار شود اليوم جز قوّه کلّيّه کلمة اللّه که محيط بر حقائق اشياست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظلّ شجرهء واحده جمع نتواند اوست نافذ در کلّ اشيا و اوست محرّک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی.

الحمد للّه اليوم نورانيّت کلمة اللّه بر جميع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل در ظلّ کلمه وارد و در نهايت ايتلاف مجتمع و متّحد و متّفقند چه بسيار محافل تشکيل گردد و بملل و طوائف و قبائل مختلفه تزيين يابد اگر نفسی وارد محفل گردد حيران ماند گمان کند که اين نفوس از وطن واحده و ملّت واحده و طائفه واحده و افکار واحد و اذکار واحد و آراء واحدند و حال آنکه يکی اهل امريک است و ديگری از اهالی افريک يکی از آسياست و ديگری ازاروپا يکی از هندوستانست و ديگری از ترکستان يکی عرب است و ديگری تاجيک يکی ايرانيست و ديگری يونانی با وجود اين در نهايت الفت و يگانگی و محبّت و آزاده‌گی و وحدت و فرزانگی با هم دمساز و هم آواز و همداستانند و اين از نفوذ کلمة اللّه است اگر جميع قوای عالم جمع شوند مقتدر بر تأسيس محفلی از اين محافل نگردند که باين محبّت و مودّت و انجذاب و اشتعال اقوام مختلفه انجمن واحد شود و آهنگی در قطب عالم بلند کنند که سبب دفع نزاع و جدال و ترک جنگ و قتال و صلح عمومی و الفت و يگانگی عالم انسانی باشد.

آيا هيچ قدرتی مقاومت نفوذ کلمة اللّه تواند لا واللّه برهان واضح و حجّت بالغ اگر نفسی ديده انصاف باز کند مدهوش و حيران گردد و انصاف دهد که جميع اقوام و ملل عالم و طوائف و دول جهان بايد از تعاليم و وصايای بهاء اللّه مسرور و ممنون و خوشنود باشند زيرا اين تعاليم الهيّه هر درنده ئی را چرنده کند و هر جنبنده ئی را پرنده نمايد نفوس بشر را ملائکهء آسمان نمايد و عالم انسانی را مرکز سنوح رحمانی فرمايد.

جميع را باطاعت و سکون و امانت بحکومت مجبور نمايد و اليوم در جميع عالم دولتی از دول مطمئن و مستريح نه زيرا امنيّت و اعتماد از بين بشر برخواسته ملوک و مملوک کلّ در معرض خطرند حزبی که امروز بکمال ديانت و امانت تمکين از حکومت دارند و با ملّت بصداقت تامّه رفتار ميکنند اين حزب مظلومند و برهان بر اين آنکه جميع طوائف در ايران و ترکستان بفکر کم و بيش خويشند و اگر از حکومتی اطاعتی نمايند يا باميد عطائی و يا خوف از عقابيست مگر بهائيان که خيرخواه و مطيع دول و محبّ و مهربان بجميع مللند.

و اين اطاعت و انقياد بنصّ صريح جمال ابهی فرض و واجب بر کلّ لهذا احبّا اطاعةً لأمر الحق بجميع دول بی‌نهايت صادق و خير خواهند و اگر نفسی بحکومت خلافی نمايد خويش را عند الحق مؤاخذ و مسؤل و مستحقّ عقاب داند و مردود و خطاکار شمرد با وجود اين عجب در اينست که بعضی از اولياء امور سائر طوائف را خيرخواه شمرند و بهائيان را بدخواه سبحان اللّه در اين ايّام اخيره که حرکت و هيجان عمومی در طهران و جميع بلدان ايران واقع شد مثبوت و محقّق گرديد که يک نفر بهائی مداخله در اين امور ننمود و نزديک عموم نرفت و بدين سبب مورد ملامت ديگران گرديدند زيرا اطاعت جمال مبارک نمودند و در امور سياسيّه ابداً مداخله ننمودند و بهيچ حزبی تقرّب نجستند بحال و صنعت و وظائف خود مشغول بودند.

و جميع احبّای الهی شاهد و گواهند که عبدالبهاء از جميع جهات صادق و خيرخواه دول و ملل عالم است علی الخصوص دو دولت عليّهء شرقيّه زيرا اين دو اقليم موطن و محل هجرت حضرت بهآءاللّه است و در جميع رسائل و محرّرات ستايش و نعت از دولتين عليّتين نموده و از درگاه احديّت طلب تأييد کرده و جمال ابهی روحی لأحبّائه الفداء در حقّ اعليحضرت شهرياران دعا فرمودند سبحان اللّه با اين براهين قاطعه هر روز واقعه ئی حاصل شود و مشکلاتی آشکار گردد ولی ما و احبّای الهی نبايد در نيّت خالصه و صدق و خيرخواهی خويش ادنی فتور نمائيم بلکه بايد در نهايت صداقت و امانت بر خلوص خويش باقی باشيم و بادعيه خيريّه پردازيم.

ای احبّای الهی اين ايّام وقت استقامت است و هنگام ثبوت و رسوخ بر امر الهی شما نبايد نظر بشخص عبدالبهاء داشته باشيد زيرا عاقبت شما را وداع خواهد نمود بلکه بايد نظر بکلمة اللّه باشد اگر کلمة اللّه در ارتقاع است مسرور و مشعوف و ممنون باشيد ولو عبدالبهاء در زير شمشير و يا در تحت اغلال و زنجير افتد زيرا اهميّت عبدالبهاء در هيکل مقدّس امر اللّه است نه در قالب جسمانی عبدالبهاء ياران الهی بايد بچنان ثبوتی مبعوث گردند که در هر آنی صد امثال عبدالبهاء هدف تير بلا شود ابداً تغيّر و تبدّلی در عزم و نيّت و اشتعال و انجذاب و اشتغال بخدمت امر اللّه حاصل نگردد عبدالبهاء بنده آستان جمال مبارک است و مظهر عبوديّت صرفه محضه درگاه کبريا ديگر نه شأنی دارد و نه مقامی و نه رتبه ئی و نه اقتداری و هذه غايتی القصوی و جنّتی المأوی و مسجدی الأقصی و سدرتی المنتهی ظهور کلّی مستقل بجمال مبارک ابهی و حضرت اعلی مبشّر جمال مبارک روحی لهما الفدا منتهی شد و تا هزار سال کلّ من فيض انواره يقتبسون و من بحر الطافه يغترفون.

يا احبّآء اللّه هذا وصيّتی لکم و نصحی عليکم فهنيئاً لمن وفّقه اللّه علی ما رقم فی هذا الورق الممرّد عن سائر النّقوش \*